

حکمت متعالیه صدرایی، فلسفه حال و آینده

برخورد تاریخ با اندیشه فیلسوفان متفاوت است. عوامل گوناگونی دست به دست هم می‌دهند تا به یک اندیشه فلسفی مجال حضور دهند تا بتواند از توجه و عنایت اندیشه‌ورزان برخوردار شود. در تاریخ فلسفه با بسیاری فیلسوفان مواجه می‌شویم که در دوران حیات خویش توفیق می‌یابند تا اوج توجه و عنایت جامعه فلسفی دوران خویش را به دیدگاه جدید خود ببینند و در چالش‌های له و علیه دوران خویش مشارکت بجویند. شاید بتوان به خوبی دکارت، مارلبرانش، جان لاک، کانت و هگل را از این دسته فیلسوفان دانست. در مقابل تاریخ فلسفه نشان از فیلسوفانی می‌دهد که این بخت با آن‌ها یار نبوده و در دوران زندگی خود آراء فلسفی‌شان توجه و اقبال را نیافته است و در گمنامی به سر برده‌اند. ولی پس از مرگشان دیر یا زود اقبالی وافر به دیدگاه‌های فلسفی آن‌ها شده است. گمنامی لایب‌نیتس در هنگام مرگ، علی‌رغم موقعیت‌های خوب سیاسی‌اش، نشان از این بی‌مهری فلک در دوران زندگی او دارد. اما همین فلسفه لایب‌نیتس در قرن بیستم دوباره بازخوانی می‌شود و رگه‌های اندیشه فلسفی او را می‌توان در آراء اندیشمندان این دوران دید. کی‌یرکگور در نیمه قرن نوزدهم می‌میرد، اما نظریه‌پردازی‌های او حتی تا آخر قرن نوزدهم نیز مورد عنایت قرار نمی‌گیرد. از دهه دوم قرن بیستم رفته رفته آراء او نه تنها مورد توجه قرار می‌گیرد و روز به روز نقش مهم‌تری را در جغرافیای اندیشه روز بشری بازی می‌کند که خود الهام‌بخش جریان عمده فلسفی مهمی همچون اگزیستانسیالیسم می‌گردد. جالب آن است که اندیشه فلسفی او الهام‌بخش یک تلقی جدید در فیزیک یعنی فیزیک کوانتومی می‌شود. بوهر ایده سطوح کوانتایی انرژی را در اتم در هنگام مطالعه کتاب کی‌یرکگور به مدد سطوح سه‌گانه کی‌یرکگوری ملهم شد.

گذشته از عوامل تاریخی و جغرافیایی که در تاثیرگذاری آراء یک فیلسوف مؤثر است، نوع ظرفیت‌های وجودی یک فلسفه نیز در تاثیرگذاری آن بر اندیشه بشری و راهگشا بودن آن تعیین کننده است. همین مساله است که یک فلسفه را پویا و پایا می‌سازد و در صورت عدم وجود آن ظرفیت‌ها آن را به فلسفه‌ای تاریخی که دوران آن به سر آمده است تبدیل می‌سازد. در این مقاله درصددیم تا با بازنمودن عناصر پویای فلسفه ملاصدرا این ظرفیت‌های وجودی را بررسییم. برخی آراء حکمت متعالیه صدرایی وقتی با اندیشه‌های فلسفی دوران خود در حوزه‌های دیگر فلسفی جهان سنجیده می‌شود تفاوت بارز زمانی آن‌ها دیده می‌شود. آرائی که ملاصدرا در آن دوران مطرح کرده است با مسایلی که در دویست سال پس از او عرضه شده است قابل مقایسه دیده می‌شود. هم‌عصر ملاصدرا، دکارت، در مواجهه با مساله رابطه نفس و بدن بین توازی آن‌دو، بر اساس مبانی فلسفی‌اش و اتحاد آن‌دو بر اساس واقعیت‌های پیش‌رویش، آمد و شد می‌کند که خود پایه‌گذار مسائل بسیار دیگری در فلسفه می‌گردد.^۱ اما تبیین از نفس به جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء توسط ملاصدرا^۲ که نگاه فلسفی قرن بیستمی (همچون وایتهد و برگسون) به آن نزدیک می‌شود خود به خوبی از پس تمایز در عین اتحاد و اتحاد در عین تمایز بین نفس و بدن برمی‌آید بدون آن که در ماتریالیستی نگاه کردن به نفوس حیوانی و نباتی - همچون دکارت - گرفتار آید. اینگونه است که ظرفیت وجودی یک فلسفه همچون فلسفه

ملاصدرا می‌تواند نه تنها مشکل گشایی کند بلکه کلیدهای ویژه‌ای برای حل و عقد زوایای تاریک اندیشه بشری در آینده ایفا کند. اکنون باتوجه به این نگرش صدرایی است که روانشناسان را به یک نگرش جدیدی در برابر تقابل دو نوع تلقی دارویی-جسمانی و نگرش ذهنی-ادراکی می‌رساند که نافی هیچ‌یک از آن دو نیست و جمع شایسته‌ای از آن‌را در اختیار می‌نهد. این پژوهش‌ها همانهایی هستند که از این پس باید به انجام برسد تا نگرش‌های جدید روانشناسانه و حتی فلسفه ذهن از آن برخوردار شود. این همان ظرفیت وجودی است که فلسفه ملاصدرا واجد است و پویایی خود را در این باب می‌نماید.

در سالیان اخیر پژوهش‌های بسیاری حول تطبیق و مقایسه اندیشه ملاصدرا و متفکران معاصر غربی به انجام رسیده و می‌رسد. علی‌رغم آن که ملاحظاتی چند در این نوع مقایسه وجود دارد و دوفضای فکری متفاوت غرب و فرهنگ اسلامی-ایرانی نحوه این مقایسه‌ها را با مشکلاتی مواجه می‌سازد ولی خود این کنکاش‌ها نشان از اموری چند دارد: اولاً، به ظرفیت باز اندیشه ملاصدرا اشاره دارد که می‌تواند پایه‌پای بسیاری از نگرش‌های نوین مطالب بسیاری را برای عرضه ارائه نماید. ثانیاً، اگر تاریخ اندیشه بشر را جریانی بدانیم که در جهت روشن‌تر شدن بسیاری از تاریکی‌های ذهن بشری یک تاثیر و تاثر متقابل را می‌نماید (بدون آن که ارزش‌گذاری تکاملی برای آن داشته باشیم) آنگاه به این نظر می‌رسیم که این مقایسه‌ها خود برخاسته از آن است که با ظهور اندیشه‌های جدید بسیاری از اندیشه‌های پیش‌گفته، وضوح و عمق خویش را می‌نمایانند. بدین صورت است که وقتی با تلاش اندیشمندان جدید در بازنمودن یا طرح عمیق‌تر مسایلی خاص از نادانسته‌های بشری می‌شویم، می‌توانیم در پرتو آن عمق و تیزبینی آراء حکمت متعالیه صدرایی را ببینیم. ثالثاً، این آراء و نظریات جدید موجب می‌شوند که اندیشمندان نوصدرایی در ادامه مسیر حکمت او به راهیابی‌های جدید برای انسان معاصر دست یابند. اما هرچه باشد این مسیری متمایز نخواهد بود بلکه استفاده از غنای پیشین پیشتاز آن یعنی ملاصدراست.

حال گذشته از مسأله تعامل و رابطه نفس و بدن، حسب اقتضای این مقاله به عناصری چند از فلسفه ملاصدرا اشاره می‌شود تا فلسفه حال و آینده بودن آن نشان داده شود:

۱- **زمان:** تامل در بحث زمان یکی از ویژگی‌های فلسفه قرن بیستم است. توجه به ویژگی سیال بودن زمان در قرن بیستم محور آراء فیلسوفان مهمی گردیده است. شرایط تفکر ویتالیستی و پویشی از یک طرف و تفکر اگزیستانسیالیستی از جهت دیگر بود که پویایی زمان را محور توجه ویژه‌ای نمود. تاکید برگسون بر تفاوت بین زمان (Time) و دیرند (Duration) خصلت پویایی آن را باز نمود.^۳ کانت زمان را در قالب مقولات حس بیان کرد.^۴ هرگونه نگاه مقولی به زمان، خود ایستا ساختن آن و مکانی نگاه کردن به آن است. همین امر جنبه پویایی زمان را در قالب معرفت‌شناسی جدید نادیده گرفت. در قرن بیستم با طرح بحث زمان توسط برگسون و تاکید او بر جنبه پویایی آن که نه با هوش که با شهود قابل وصول است بحث زمان جلوه‌ای دیگر یافت. برگسون سعی کرد تا با فرارفتن از نگاه مقولی معرفت‌شناختی کانتی، ماهیت واقعی زمان را نشان دهد. او برای چنین فراروی دیگر به قالب‌های ذهنی تکیه نمود. او "شهود" را بکار آورد تا تبیین عالم براساس تحول پویا میسر شود. در همین مسیر واپتهد با فلسفه پویشی خود با تاکید بر رخداد که در نظر او عنصر اولیه عالم به حساب می‌آمد راه نوی را پیش نهاد.^۵ هایدرگر در پرتو نگرش اگزیستانسیالیستی خود بود که توانست زمان را در کنار هستی و نه چیستی لحاظ کند. همه این تحولات در فلسفه، توانست جای را برای نگاه جدید و عمیق به زمان ایجاد کند.

فلسفه اصالت الوجودی ملاصدرا به برکت اصل بنیادین خود، یعنی اصالت الوجود، حرکت و زمان را از قالب مفاهیم ماهوی خارج ساخت و در ذات ماده جای داد: نگاه به زمان بجای نگاه به عنصری مقولی از ماده به توجه به عنصری وجودی تبدیل یافت. حرکت، بنیاد خویش را در جوهر و ذات ماده، دست در دست زمان که آن هم در ذات ماده است یافت. همین امر موجب گردید که تحول و پویایی نه در نگاه بیرونی و عارضی ماده که عین ذات عالم مادی گردید. تفاوت بین حرکت قطعی و توسطیه توسط صدرائیان خود مبتنی بر تفاوت این دو نوع نگرش بود. بدیهی است ما که اکنون با دستاوردهای فلسفه غرب در قرن بیستم در این موضوع مواجه هستیم شرایط مناسب تری را یافته ایم تا عمق نگرش صدایی را در این باب بفهمیم. با توجه به نگرش معاصر به مساله زمان، حکمت متعالیه صدایی فلسفه ای معاصر می گردد که می تواند در گفتگو با آراء معاصرین قرار گیرد.

این عنصر فلسفه صدایی همچنان می تواند مبنایی برای بررسی فلسفی ویژگی های دیگر ماده گردد که در فیزیک جدید و نگرش نسبیتی-کوانتومی بدانها نیاز است.

۲- مقولات فاهمه و مقولات ثانیه فلسفی: کانت در درک مفاهیم بنیادین فلسفی همچون علیت، جوهر، وجود و ضرورت راه را در اعتبار مقولات فاهمه دید که بطور پیشین قالب بندی ذهن ما را تشکیل می دهند.^۶ این نوع تبیین کانتی، نتایجی را به همراه آورد که کانت را در مواجهه با برخی مسائل بنیادین در موضعی انکار کننده قرار داد. درک معنای واجب الوجود در قالب ساختار معرفت شناسانه پیشنهادی کانت دچار مشکلاتی جدی شد. او با اینکه علیت را ناگزیر در مقولات فاهمه می گنجاند ولی نمی تواند در بخشی دیگر از فلسفه اش آن را به صورت وجودی ببیند، لذا نومن را علت فنومن ذکر کرد. علتی که بعد از فنومن نگری، جای داشت، حال قبل از آن و بین نومن و فنومن واقع می شود. آنها که با مقولات ثانیه فلسفی در حکمت صدایی آشنا هستند، دیگر اکنون به راه حل کاملاً متفاوت ملاصدرا در این مساله به خوبی آشنا هستند.^۷ تقریباً برای این افراد آشکار است که در چارچوب نظام فکری ملاصدرا با بسیاری از مشکلات مطرح شده پیشین مواجه نیستیم. شاید مهم ترین بحث در مقایسه فلسفه ملاصدرا و فلسفه کانت همین مقایسه مقولات فاهمه و مقولات ثانیه فلسفی باشد.

۳- وجود و تقدم آن بر ماهیت: وقتی کانت تمام سعی خود را مصروف یک نظام معرفتی منسجم نمود و در نهایت هگل در ادامه تلاش او ضرورتاً به یک ایده آلیسم کل نگر می رسد بشریت آن عصر را یک دغدغه وجودی مواجه می کند. با هگل این کل نگری در بسیاری از ابعاد عملی زندگی اثر می گذارد و تاثیر آن در اخلاق و سیاست نگرش خاص دولت را پدید می آورد.

نیاز به فرارفتن از تفکر ماهوی بخوبی در آراء و نظریات کی یر کگور خود را می نمایاند.^۸ اقبال جدی به این نوع نگرش ظهور انواع متفاوتی را از این دغدغه وجودی در قرن بیستم به وجود آورد. نیچه، هایدگر، یاسپرس و سارتر با نگاه تقدمی به وجود نه نگاه موخر به وجود، نوع جدیدی از مواجهه فلسفی پدید آوردند که در پرتو آن از زاویه ای دیگر به عالم نگاه شد و مبنایی عمیق تر برای تبیین آن پدید آورد.

این تغییر نگرش هم مبنایی برای ملاصدرا بود تا با تعمیق مسایل فلسفی از ظاهر ماهوی به باطن وجودی، آن تغییر نگرش مبنایی را بوجود آورد که برای حل بسیاری از مشکلات فلسفی راه موثرتر ارائه نماید. تاکید بر وجود پیش از ماهیت همان زاویه عمیق است که نیاز فلسفی معاصر بر آن تاکید کرده بود. اگر چه مبانی و نتایج این تقدم وجود در فلسفه ملاصدرا با آنچه در فلسفه غرب می گذرد تفاوت دارد ولی ظهور

دغدغه فلسفی معاصر، درک اهمیت نگاه ملاصدرا را در چهار قرن پیش به خوبی بازمی‌نماید. و این همان توجه فیلسوف معاصر است که زمینه گفتگو را بین او و فلسفه معاصر ضروری می‌سازد.

۴- **هرمنوتیک:** گرچه نگاه هرمنوتیکی به متن و مخصوصاً متون مقدس با اشلایرماخر جدی می‌شود، ولی درگیر شدن نگاه هرمنوتیکی با وجود، در هایدگر و گادامر مبنایی دیگر می‌یابد. این مطلب در تفسیر و تحلیل متون، صرف نگاه به شرایط جغرافیایی تاریخی کفایت نمی‌کند. بلکه اصل کلمه و سخن در درگیری وجودی خود را می‌نمایند.

وقتی در آراء تفسیری ملاصدرا با ظهور وجودی کلام الهی و نگاه وجودی به آن مواجه می‌شویم این نوع هرمنوتیک بنیادین، درک عمیقی در برخورد با متون فراهم می‌آورد. هرمنوتیک معاصر و تلاش‌های فلسفی که در این باب به انجام می‌رسد زمینه فلسفی مساعدی را فراهم آورده است تا در پرتو آن نگاه متفاوت ولی وجودی صدرا راه ارائه نظریه عمیق و تاثیر گذار در این باب عرضه گردد.

نمونه‌های فوق‌بالندگی‌هایی چند در اندیشه صدرایی بود که فلسفه معاصر غربی زمینه درک و مفاهمه آن را به وجود آورده است. علی‌رغم آن که هر یک از فلسفه صدرایی و فلسفه غربی خاستگاه خاص خویش را داشته‌اند بر مبنای متفاوتی نگاه فلسفی خویش را عرضه می‌دارند ولی قرابت‌های بسیاری را می‌توان یافت که راه گفتگو را بین این دو ذخیره بزرگ فکری عالم گشود.

در پایان متذکر می‌گردد که موارد ذکر شده صرفاً نمونه‌های چندی از دقت نظر‌های اندیشه صدرایی بود که در فلسفه معاصر بالندگی آن دوش به دوش بسیاری اندیشه‌های زنده جهانی و حتی پیش‌تاز نسبت به آنها قابل طرح است. موارد دیگری را نیز می‌توان بر شمرد که هر یک خود بحثی جداگانه از بالندگی‌های فلسفه صدرایی خواهد بود:

مثلاً تاکید ملاصدرا به تبع عرفا بر مساله عالم کبیر و عالم صغیر و ارتباط این دو با دقت نظرهای پدیدارشناسانه معاصر جلوه‌ای دیگر می‌یابد و پدیدارشناسان آن را باب جدیدی در گشودن راه پدیدارشناسی می‌دانند.

توجه به ادراکات اعتباری در اندیشه صدرائیان نکات بدیعی را در فلسفه اخلاق و حقوق پدید آورده است که در تبیین مبنای اخلاق و حقوق در تفکر معاصر تاثیر عمیقی می‌تواند داشته باشد.

مسائل عمده فلسفه دین معاصر هر یک در فلسفه صدرایی پاسخی متفاوت با سنت رایج دین پژوهی غربی داراست و افقی تازه و روشن به بحث‌های رایج در این حوزه باز نموده است.

با توجه ویژه‌ای که سالیان اخیر به فلسفه صدرایی شده است سال به سال عناصر پویایی از اندیشه او در محافل فکری مطرح می‌شود که دال بر ظرفیت بالای این اندیشه در جهان آینده است. فلسفه صدرایی همچنان فلسفه حال و آینده بودن خود را در تعامل بیشتر با اندیشه‌های فلسفی معاصر و اقتضائات پیش رو نشان خواهد داد. این صدرائیان هستند که باید آن را در تعامل با اندیشه معاصر قرار دهند و امکان گفتگو را برای آن فراهم کنند تا کارایی آن در رویارویی با سایر حوزه‌های اندیشه تثبیت گردد.

۱- ر.ک. دکارت، رنه، *تاملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمدی، احمد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، ج ۲، شامل ششم صص ۱۰۲-۸۲.

دکارت، رنه، *انفعالات نفس*، ترجمه صانعی دره بیدی، منوچهر، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۶، صص ۳۳۸-۳۳۱.

۲- صدرالدین محمد الشیرازی، *الاسفار*، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۸، ص ۳۴۷.

۳- برگسون، هنری، *پژوهش در نهاد زمان و اثبات اختیار*، ترجمه بیانی، علیقلی، شرکت انتشار، ۱۳۶۸، صص ۱۰۱-۹۵.

-
- ^۴ - کانت، ایمانوئل، *تمهیدات*، ترجمه حداد عادل، غلامعلی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۱.
- ^۵ - گریفین، دیوید، *خدا و دین در جهان پسامدرن*، ترجمه آیت اللهی، حمیدرضا، آفتاب توسعه، ۱۳۸۱ ص ۱۰۳،
- ^۶ - همان، صص ۱۶۷-۱۶۷،
- ^۷ - ملاصدرا، *الاسفار*، ج ۱، صص، ۳۳۲-۳۴۰،
- ^۸ - کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه ج ۷*، ترجمه آشوری، داریوش، انتشارات سروش، ۱۳۶۷، ص ۳۳۷.